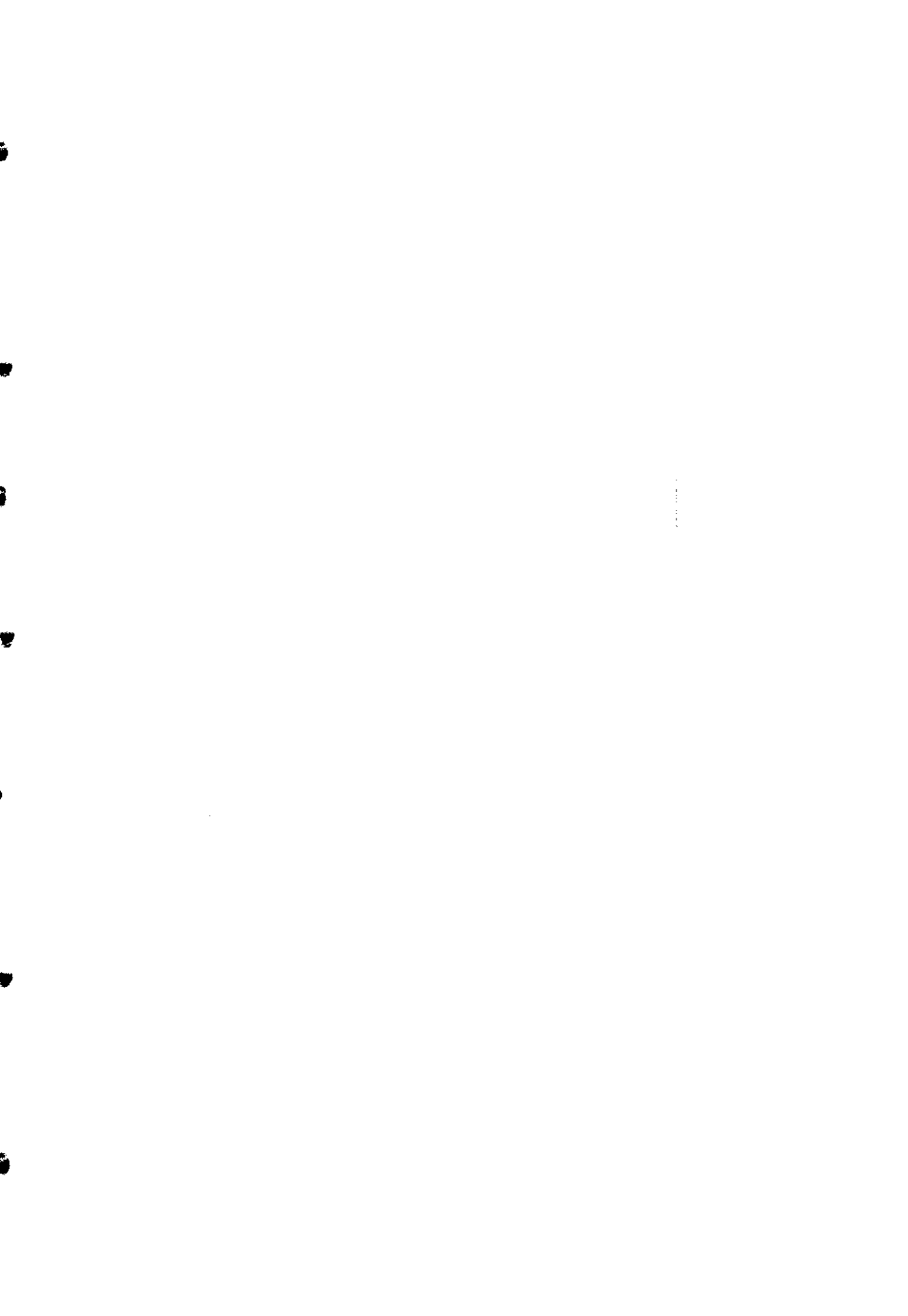


تکنیک و جمعیت

یداله فرهادی



تکنیک و جمعیت

یکی از مسایل مهم اجتماعی شناخت عامل یا عوامل تعیین کننده تحولات گوناگون اجتماعی است. در این نوشته می‌خواهیم نشان بدهیم که در بسیاری از این تحولات و پدیده‌ها عامل تعیین کننده تکنیک یا صریحتر بگویم گسترش و پیشرفت تکنیک است و بعنوان نمونه در این بحث از مسایل اجتماعی، افزایش جمعیت را در نظر می‌گیریم که با رشد تولید ارتباط نزدیک دارد. مشکل است که یک علت بیابیم که افزایش جمعیت بطور مستقیم معلول آن باشد و تاریخدانان خوب می‌دانند که در برخی دوره‌ها ناگهانی در جمعیت، خطاهای از زمین پدید می‌آید بی‌آنکه بتوان علل روشنی برای آن برشمرد. بخصوص که ناممکن است معین کنیم آیا رشد جمعیت خود علت یا معلول رشد اقتصاد یک منطقه است. در واقع احتمال این است که این دو پدیده متقابلاً تأثر و تأثیرپذیر باشند. امروزه در اینکه عامل تعیین کننده رشد تولید، توسعه تکنیک است جای بحثی باقی نمانده است اما بنظر می‌رسد که حتمیت کمتری در مورد سهم بزرگ تکنیک و قلمروهای آن در افزایش جمعیت داشته باشد. در واقع توسعه فنون پزشکی بهداشت، سالم سازی خاکها و زمینها و سپس بهسازی معیشت (سطح زندگی) و ایجاد شیوه‌های مناسبتر زندگی است که دست بدست هم داده و راه را برای افزایش جمعیت باز کرده‌اند.

تکنیک، تنظیم کننده‌های کهن را که موجب بروز مرگ و میرهای زیاد و بالا بودن نرخ مرگ و میر بوده تا حدودی حذف کرده ولی افزایش جمعیت برخی کشورهای پیشرفته در دهه ۱۹۶۰ این فرضی را بی‌اعتبار ساخته است. از طرف دیگر قطعی است که وقتی وضع معیشت در سطح نازلی قرار داشته باشد و با بهبود امکانات مصرف، در آن جامعه افزایش سریع موالید بروز خواهد کرد پس می‌توان گفت که در این زمینه هر چند که تکنیک مستقیماً عامل تعیین کننده نیست ولی بعنوان پیوند دو پدیده دیگر یعنی افزایش مصرف و افزایش جمعیت در اولویت قرار می‌گیرد. در این صورت

بجاست که فکر کنیم اگر تغییرات دو پدیده همبسته ناشی از حضور پدیده سومی باشد این دو پدیده می‌بایست بطور هماهنگ پیش بروند پس گسترش فنون و تکنیک تولید می‌بایست آنچنان الگوی مصرفی را بوجود آورند که رشد جمعیت مناسب را در پی داشته باشد شاید نتوان تغییرات سطح و الگوی مصرف و تغییرات جمعیت را بر یکدیگر منطبق ساخت ولی در بلند مدت می‌توان انتظار داشت که تفاوت‌های یکدیگر را جبران نموده و این دو پدیده به وضعیت تعادل نزدیک شوند.

اما درست برعکس آنچه که از این استدلال برمی‌آید یک نوع ناهماهنگی است که بین افزایش تولید و مقتضیات مصرف یک جمعیت درحال افزایش بواقع دیده می‌شود. حتی بنظر می‌رسد که به ارقام مطلق جمعیت در مناطقی که عملاً میزان تولید متوقف مانده یا به کندی رشد می‌کند، بسیار سریعتر افزایش می‌یابد، و بالعکس در کشورهایی که رشد جمعیت آنها اندک است تولید و مصرف افزایش‌هایی را نشان می‌دهند. باتوجه به توضیحات فوق یعنی در اثر افزایش مصرف در جوامعی که نرخ رشد جمعیتی کمتری دارند و کاهش مصرف این دو حرکت اجتماعی فاصله بین "داراها" و "ندارها" بی‌وقفه زیاد می‌شود و درحال حاضر توسعه این فاصله فزاینده مسئله‌ساز شده است و بررسی این مسئله تاکنون تشخیص و درمان‌های ساده انکارانه‌ای را برانگیخته است. برخی به این نکته تکیه دارند که برای ادامه حیات یک انسان مصرف روزانه ۳۲۰۰ کالری کفایت می‌کند با محدودیت مصرف انسان‌های جوامع غربی می‌توان مصرف مازاد آنان را به کشورهای فقیر فرستاد و بدین ترتیب مصرف را محدود کنید تا زیادی تولیدات مصرفی به کشورهای فقیر برسد و می‌توان در وضع افراد از راه تقسیم عادلانه‌تر تولیدات محصولات ضروری بهبود چشمگیر در وضعیت تغذیه آنان ایجاد نمود و از سوء تغذیه آنها جلوگیری نمود از طرفی نشان داده‌اند که این استدلال صحیح نیست چه اضافه تولیدات غذایی ملتهای غنی در حدی نیست که بتواند بیش از آنچه که تاکنون در وضع تغذیه جوامع فقیر موثر بوده بهبود بیشتری در آن ایجاد نمود.

نظریه دیگری در این زمینه مطرح شده است و آن انتخاب جهت نامناسب در تولید است گفته می‌شود که ملتهای بسیار پیشرفته از نظر فنون و تکنیک امکانات تولید را در جهت‌های نامناسبی بکار برده و محصولات کم فایده و بی‌فایده را بجای محصولات ضروری تولید می‌کند شرح برداشت از مسئله اینست که هرگاه غریبه‌ها قدرت تکنیک را بسوی تولید کالاهای مصرفی اولیه مانند غذا، لباس و ابزار تولید سوق می‌دادند بطور مطمئن و برای مدتی که نسبت طولانی می‌توانست نیازهای جمعیت درحال افزایش را تأمین کنند. در حالیکه بجای آن تکنیک در راه تولید جنگ افزارها، تلویزیون، کامپیوتر، لوازم آرایش و اسباب بازی‌هایی که عموماً زاید و بی‌فایده هستند بخدمت گرفته شده است و هر روز افزایش بیشتری می‌یابد هم از این روست که می‌گویند که قدرت تکنیکی در غرب در جهت غلطی بکار گرفته می‌شود بگونه‌ای که نیازهای واقعی جهانی را در نظر نمی‌گیرد و همین امر موجب اشتغال بخش فزاینده‌ای از نیروی کار.

توسعه سریع تکنیک در هر جامعه آفریننده تحولاتی است که ممکن نیست همه ساختارهای پیشین را فنا کند در مورد افراد هم وضع بهمین منوال است یعنی نیازهای جدیدی برای آنان ایجاد می‌شود، نیازهایی که به هیچ وجه مصنوعی یا زاید نیست. می‌توان گفت که انسان نمی‌تواند در یک جامعه تکنیکی شده زندگی و کار کند مگر اینکه برای فائق آمدن به مشکلات چنین جامعه‌ای راه‌حلهای

قدیمی بطرق جدیدی تبدیل شود تا راضایت خاطر او فراهم بشود. از اینرو تفریحات و سرگرمیها چیزهای زایدی نیستند که بتوان آنها را به نفع کار سودمندتر حذف کرد. وجود آنها دال بر بالا رفتن واقعی سطح زندگی نیست بلکه امری است الزامی که برای جبران کم جاذبه بودن کار، کمبود فرهنگی حاصل از تخصص، کشش عصبی، سرعت گرفتنی تمام فعالیتها و شتاب توسعه که مستلزم کوششی است که دائماً در جهت فرد و تکنیک بوجود آمده است. همچنین تنوع غذاها رو به افزایش هماهنگی مصرف مواد نیتروژن دار (آزته) را نمی توان باری اضافی بردوش جامعه که ناشی از شکمبارگی فرد باشد دانست بلکه عکس العمل فیزیولوژیکی جبران کننده، کوششهای عصبی است که زندگانی در یک دنیای تکنیکی آنها را طلب می کند. خلاصه اینکه جهتگیری نیروهای تولید بسوی محصولات بظاهر زاید یا لوکس، بیشتر ناشی از الزامی است که انسان در یک محیط تکنیکی حس می کند تا از تمایل سرمایه داری برای سود بیشتر یا وجود مجموعه ای از نیازهای غیر عادی و نامتداول. در واقع تأمین این نیازهای جدید بنحویست که زندگانی او بدون ارضاء آن نیازها ناممکن می شود. هرگاه این نیازها برآورده نشود به این معنا نخواهد بود که توان تولید در جایی مفیدتر می تواند بکار گرفته شود، بلکه در عمل یک نوع توقف در آن ایجاد خواهد شد زیرا که در آن، صورت عدم تطبیق انسان با این نوع زندگی پدیدار خواهد شد حتی ممکن است فکر کاهش در تولید نیز ظاهر شود تردیدی نیست که در تصمیم به تولیدات کالاهای غیر ضروری حرص و طمع سرمایه داران دخالت دارد پس برای ارجحیت دادن به تولیدات فلان کالای سودمند دست ما باز نیست و در تولید از انواع مشخص از کالا، آزادی عمل کامل وجود ندارد. هر اندازه محیط تکنیکی شده برصدا می شود. نیاز به سکوت و آرامش بیشتر می گردد و خدمات مشابه و بودجه بیشتری باید برای ایجاد این آرامش صرف شود. در مورد آلودگی مواد آب نیز وضع چنین است علاوه براین در برابر ما مسائل جدیدی قد علم کرده که تنها بوسیله تولیدات جدید نمی توان با آنها به مقابله برخاست بلکه راه حل این مسائل تشکیلات جدیدی را طلب می کند.

امروزه پذیرفته شده که گسترش تکنیک مستلزم توسعه " بخش خدمات " است و این پدیده نیز در نگاه نخست سوق دادن نیروهای مولد به سوی بخشهایی که در کوتاه مدت برای بشریت سودمند بنظر نمی آید و این سؤال پیش می آید آیا نمی توانیم زندگی اهالی جوامع پیشرفته را از نظر خدمات اندکی فقیرانه تر ساخت در کارهای غیر تولیدی می گردد و بهتر است که بجای کاهش ساعات کار افزایش اشتغال بخشهای ثابت در بخش خدمات تمام نیروهای کار در بخش تولیدات اصلی بکار گرفته شوند تا جوابگوی رشد جمعیت باشد.

این نظریه نیز که پشتیبانانی دارد و در نگاه اول بنظر می رسد یک تجزیه و تحلیل معتدل است که ناشی از برداشت نادرست از جامعه تکنیکی است.

درحالیکه تجزیه و تحلیل واقعی مسئله می باید که برعامل تعیین کننده آن یعنی تکنیک تکیه داشته باشد. در بررسی دقیقتر معلوم می شود که پیش فرض تحلیلی که در بالا شرح آن داده شد عبارت از اینست که نرمش کاملی در انطباق نیروهای تولید بر امکانات تکنیکی وجود دارد، به این معنا " کافی است تصمیم بگیرند " که گندم، گوشت، بیشتری تولید کنند. با این باور که اگر چنین تصمیمی گرفته نشود حاکی از بدخواهی و سوء نیت و ساختار سرمایه داری و اقتصاد است که در آن

به شاخه‌هایی از تولید اهمیت داده می‌شود که بیشترین سود را به بار آورد. به نظر من عقیده درستی نیست، بیش فرض مذکور ناشی از یک خطای تجزیه و تحلیل است و در جهتگیری پیشرفت تکنیکی و امکانات بکار بستن آن عدم انعطاف قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. نخستین امری که لازم است در نظر گرفته شود و همه بر آن واقف و معترفند که پیشرفتهای تکنیکی بطور یکسان و همزمان در همه جا و همه بخشهای روی نمی‌دهد. نقاط متمایزی برای پیشرفت تکنیکی وجود دارد و این پدیده‌ای است ناشی از پیشرفتهای فنی پیشین و روندی رو برو شد تکنیکی که گرایش تغییرات آن با یک تصاعد هندسی تطبیق می‌کند. از اینجاست که نمی‌توان به ایجاد یک جهش تکنیکی از هیچ در کشورهای عقب مانده امیدوار بود.

هر چقدر هم مراحل پیشرفت فنی را ملاحظه کنیم باید پذیرفت که دویست سال پیشرفتهای فنی و تکنیکی را نمی‌توان در کشورهای توسعه یافته آسیایی و افریقایی به یک یا دو سال تبدیل نمود. از این رو کمک خود جوشیکه از این کشورها می‌توان برای حل مسئله " جمعیت - مصرف " انتظار داشت کند و اندک خواهد بود. بطور حتم کشورهای بسیار پیشرفته تکنیکی می‌باید در دستیابی جوامع توسعه نیافته به تکنیک شرکت مؤثری داشته باشند. اما در اینجا مسئله‌ای بروز می‌کند و آن اینکه آیا بسادگی می‌توان این قدرت تکنیکی را در آن نوع جوامع و با الگوی مصرف بکار برد؟

موضوعی که درباره آن آگاهی کامل وجود ندارد، اینست که هر جا پیشرفت تکنیکی بزرگی روی دهد دنیای جدیدی نیز پدیدار می‌شود. فرض مورد قبول همیشگی این بوده در نهایت با یک جامعه سنتی سرکار داریم که اینک قدرت تولیدی فوق‌العاده‌ای داشته است و با انسانی که فقط در این حال مصرف کننده برگزیده (خوشحختی) است. اگر این چنین می‌بود می‌توانستیم به این فرد بگوییم که مصرف خود را کاهش دهد و به این جامعه بگوییم که فقط نیازهای همگانی را تولید کند متأسفانه فرض ما آغاز غلط است. در مقابل تمام قدرت صنعتی را در راه تولیدات بکار گرفت؟ در واقع چنین کاری نیز ناممکن است چرا که یک جامعه در راه مدرنیزه شدن ایجاد سازمانهایی را که باعث گسترش تکنیک شوند را طلب می‌کند تقریباً غیرممکن است که بر یک جامعه ابتدایی، قدرت تکنیکی ویژه‌ای را " وصله " بزنند برای اینکه تکنیکهای تولید گسترش باید شبکه‌های محل خدمات، و چرخه‌های توزیع وجود داشته باشد، (می‌دانید که کمکهای غذایی ارسالی به برخی کشورهای عقب مانده بعلت کمبود وسایل، حمل و نقل به نقاط فحطی زده نمی‌رسد) از طرف دیگر هرچه مکانیسم تولید گسترش و تکامل یافته باشد به تعدد سازماندهی و بشکل پیچیده‌تر نیاز پیدا می‌شود و آنگاه می‌بینیم که نیروهای اجتماعی در بخشهای غیر تولیدی بکار گرفته شده‌اند، واقعیت اینست که بخشهای تولید به تهابی قادر نیستند گسترش و تکامل یابند مگر آنکه برپایه آن سازمانها، خدمات وارداتی که هزینه‌های زیادی را بدون بازده مستقیم می‌بلعند بوجود آیند لیکن بدون آنها نیز هیچ کاری را نمی‌تواند پیش برد. حتی امروزه این وسوسه هست که بگوییم هرگونه پیشرفت در زمینه تولیدات صنعتی یا کشاورزی صنعتی شده نیاز به وجود قبلی، سازمان عظیمی دارد که فعال باشد و اجازه این پیشرفت را بدهد و آن را در مجموعه صنعتی کشور بدون ایجاد اختلال جا بدهد. این بحث را با این تفکر آغاز کردیم که کشورهای بسیار پیشرفته وظیفه دارند زندگی دیگران را تأمین کنند ولی با توضیحاتی که داده شد به نظر نمی‌آید که چنین کاری تحقق پذیرد. نمی‌توان ادعا کرد

که صرفاً مسئله، انتخاب بین تولید گندم و تولید کالاهای غیر ضروری است هر چند که در نگاه اول این انتخاب امری بدیهی می‌نماید و جنبه بدیهی آن ناشی از تحلیلی اشتباهی است که بر یک جامعه کاملاً تکنیکی تکیه دارد و بروش معمول‌چنان استدلال می‌کنند که گویی یک جامعه ابتدایی (مثل جامعه افریقایی یا جامعه اروپایی قرون وسطی) یا یک جامعه نیمه تکنیکی (مثل جامعه اروپایی قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم) و یک جامعه تکنیکی شده دارای ضوابط و ساختارهای اجتماعی یکسان و مشابه و یا یک نوع فرآیند توسعه هستند. درحالی که ابدأ چنین نیست و مطالعه ساختار جوامع تفاوتی را برملا می‌سازند که تنها کمی نبوده بلکه برآستی کیفی هستند، مفاهیمی که در مورد یکی از آن جوامع بکار می‌بریم درباره دیگری صادق نیست و جوه اشتراک آنها نیز اندک می‌باشند. تفاوت‌های بین انواع جوامع با اندک توجه به پیچیدگی فزاینده پدیده، تکنیک می‌توان درک نمود یعنی وضعیت جوامع را بعنوان یک کل باید در نظر داشت و نه بصورت اجزای پراکنده‌ای یکی را بدون توجه به سایرین مورد بررسی قرار داد.

منابع انگلیسی

- 1- Bulmer, M. et al.
Social science and social policy London: Allen and Unwin, 1986.
- 2- Chai, D. p. et al.
The Basic Needs approach to development, Geneva: International Labour office.
- 3- Conyers. D. and Hills, p.
An introduction to development planning in the Third world.
Chichester. Wiley, 1984.
- 4- Hardiman, M. and James Midgley.
The social Dimensions of Development, London: Gower, 1989.
- 5- Hoogvelt, Ankie, M. M.
The Third world in Global development London: Macmillan, 1982.
- 6- Riedel, James.
Methods and Reality of External constraints on development, London: Trade policy research centre, 1987.
- 7- Stinchcombe, A.
Economic sociology, London: Academic press, 1983.
- 8- Todd, Emmanuel.
The causes of progress, culture, Authority and change, n

London: Basil Blackwell, 1987.

9- Worsley, Peter.

The Three worlds, Culture & world development, London: Weidenfeld
Nicolson, 1988.